

عنوان و نام پدیدآور:	سیرک عجایب، حماسه دارن شان: /cirque du freak
مشخصات نشر:	نویسنده دارن شان؛ مترجم کاوه علیجانی بیلاق یاران، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری:	۲۱۶ ص.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۸۱۲۲-۱۵-۹
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: The saga of Darren Shan.
موضوع:	داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰ م.
موضوع:	English -- 20th century. Children's stories
شناسه افزوده:	عاجانی، کاوه، مترجم
رده بندی کنگره:	۱۳۹۶ ف ۲۵ ش ۷ / PZ ۷
رده بندی دیویی:	۴۸۵۲۹۱۷ شماره کتابشناسی ملی: ۲۳/۹۰۴



نام کتاب:	سیرک عجایب
انتشارات:	بیلاق یاران
نویسنده:	دارن شان
مترجم:	کاوه علیجانی
نوبت چاپ:	اول ۱۳۹۷
قیمت:	۱۶۰۰۰ تومان
تیراژ:	۱۰۰۰ جلد
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۸۱۲۲-۱۵-۹

تلفن: ۰۹۱۲۷۵۳۱۰۰۶ - ۰۲۵ - ۳۲۶۲۳۰۵۱

مقدمه

من همیشه به عنکبوت‌ها علاقه داشتم. وقتی کوچک‌تر بودم، آن‌ها را جمع می‌کردم. ساعت‌های زیادی را صرف جست‌وجو در آلودگی قدیمی ته باغچه می‌کردم و اخیراً شدن به تارهای عنکبوت، منتظر این غارتگران هشت پا می‌انداختم. وقتی یکی از آن‌ها را پیدا می‌کردم، آن را به خانه می‌آوردم و در باغچه رهاش می‌کردم. این باعث می‌شد مادرم دیوانه شود! بیشتر اوقات، عنکبوت‌ها فقط یک یا دو روز بیرون می‌آمدند البته بعضی از آن‌ها کمی بیشتر. یک عنکبوت داشتم که بالای تختم تار درست کرده بود و حدود یک ماه آن‌جا ماند. با خدایم می‌خور می‌کردم که مخفیانه پایین می‌آید، به درون دهانم می‌رود، از گلویم رد می‌شود و در شکمم کلی تخم می‌گذارد. سپس، بچه عنکبوت‌ها می‌زنند زنده می‌خورند. وقتی بچه بودم، دوست داشتم از چیزی بترسم.

وقتی ۹ سالم بود، مامان و بابا به من یک رتیل کوچک دادند. آن رتیل خیلی بزرگ یا سمی نبود ولی بهترین هدیه‌ای بود که تا آن موقع گرفته بودم. یک ساعت با آن رتیل بازی می‌کردم و به او انواع و اقسام چیزها را می‌دادم که بخورد: مگس، سوسک و کرم‌های کوچک. او هم در لایه نمی‌کرد و همه آن‌ها را خرد می‌کرد. یک روز، کار احمقانه‌ای کردم. در یک کارتون دیده بودم که یک حشره جلوی کیسه جارو برقی گیر کرده بود. وقتی از آن‌جا بیرون آمد، کثیف و سالم بود. خیلی جالب بود. آن قدر

جالب که آن کار را با رتیل خودم هم کردم. لازم نیست که بگویم هیچ چیزی شبیه آن کارتون نشد. رتیل خرد و خاکشیر شده بود. من خیلی گریه کردم ولی برای پشیمانی خیلی دیر بود. حیوان من به خاطر اشتباه من مرده بود. من هم دیگر نمی توانستم کاری انجام دهم.

مامان و بابا، وقتی دیدند با آن رتیل گران قیمت چه کار کرده ام، مرا دعوا کردند. آن ها گفتند که من بی مسئولیت بودم و از آن موقع دیگر اجازه ندادند یک حیوان داشته باشم؛ حتی یک عنکبوت معمولی باغچه. به دو دلیل. کتاب را با این داستان شروع کردم: یکی در ادامه کتاب معلوم می شود دلیل دیگر این که باور کنید این داستان واقعی است.

مجبورتان نمی کنم حرفه را باور کنید. خودم هم اگر این قصه را تجربه نکرده بودم، باورم نمی شد ولی این داستان حقیقت دارد. هر چیزی که من در این داستان تعریف می کنم، برآیم اتفاق افتاده.

حقیقتی در زندگی وجود دارد که هر کار خنمقانه ای انجام دهید، طبیعتاً باید بهایش را بپردازید. در کتاب ها، قهرمان ها می توانند کلی کار اشتباه انجام دهند. اصلاً مهم نیست چه کاری انجام می دهند چون همه چیز در آخر به خوبی و خوشی تمام می شود و شخصیت های بی شکست می خورند. در زندگی واقعی، جارو برقی می تواند رتیل را بکشد. اگر بدون اینکه به اطراف نگاه کنید از خیابان رد شوید، ماشین به شما می زند. اگر از دست بپیفتید، چند تا از استخوان های تان می شکند.

زندگی واقعی، کثیف و سنگدل است. این جا خبری از قهرمان ها و پایان های خوش نیست. در زندگی واقعی، اتفاقات بد می افتد. مردم می میرند و بدی، اکثر اوقات برنده می شود.

من فقط می‌خواستم همه چیز را مثل آن موقع که شروع کرده بودم، درست کنم.

یک چیز دیگر: اسم واقعی من دارن شان ۱ نیست. به جز اسامی همه چیز در این داستان واقعیت دارد. باید آن‌ها را عوض می‌کردم چون... بگذریم، خودتان در آینده می‌فهمید.

من هیچ اسم صحیحی را استفاده نکردم؛ نه خودم، نه خواهرم، نه دوستان یا معلم یا هر کس دیگری یا حتی اسم شهر و کشورم. مقدمه چیزی من است. اگر آماده هستید، شروع کنیم. اگر این داستان ساختگی بود، احتمالاً آن یک شب طوفانی با هوهوی جفدها یا صداهای زیر تخت شروع می‌شد ولی این داستان واقعی است و من هم باید از جایی شروع کنم که داستان از آن جا شروع می‌شود: دستشویی.